

فروش ابزار جنگی به دشمنان دین در فقه حکومتی امام خمینی (س)

علی شیرخانی^۱

چکیده: در این نوشته، سخن از حکم فروش و عدم فروش جنگ‌افزار به دشمنان دین است. در نظر فقیهان پیشین، عموماً، این مسئله دارای دو حکم عدم فروش مطلقاً و تفصیل بین زمان جنگ و زمان صلح، بوده است. عدم فروش مطلقاً بدین معنی است که در هیچ زمان، نباید به دشمن سلاح فروخت و یا اینکه در زمان جنگ، فروش ممنوع و در زمان صلح، بلاشکال است؛ البته نظر سومی می‌تواند باشد که با وجود تعارض میان ادله منع مطلق و جواز آن، تساقط ادله را، میان می‌کشد و در نتیجه به عموماً «تجارة عن تراض» رجوع می‌شود. امام خمینی، هیچ‌کدام از سه نظریه فوق را قبول نکرده و با توجه به روح و مذاق شریعت و نیازهای زمان و مکان و اختیارات حاکم اسلامی، مسئله فروش و عدم فروش را از شئون و اختیارات حاکم اسلامی می‌داند و معتقد است که حاکم اسلامی و فقیه جامع‌الشرایط است که تشخیص می‌دهد سلاح را به دشمن، بفروشد یا منع فروش نماید. با حکم حاکم اسلامی و با توجه به مصالح جامعه اسلامی جواز یا عدم جواز آن مشخص می‌شود.

کلیدواژه‌ها: دشمن، بیع، سلاح، فقه حکومتی، فقه سیاسی.

۱. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران.

Email: rooz1357@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۹

پژوهشنامه متین / سال بیستم / شماره هفتادونه / تابستان ۱۳۹۷ / صص ۴۶-۲۷

مقدمه

دادوستدها و تجارت‌ها، در فقه شیعی دارای معیارهایی است که ریشه در جهان‌بینی اسلام نسبت به انسان دارد. یکی از معیارها، به مصلحت بودن دادوستد برای تعالی و تکامل انسان است که این مسئله مجوزی برای دادوستد می‌شود. از سوی دیگر، دادوستدهای فاسد، زیان‌آور و گناه‌آلود، ممنوع است. البته مفسده این نوع معاملات برخی اوقات به خود این کالاها مربوط می‌شود، مثل خرید و فروش شراب و برخی اوقات برای این است که این معامله زمینه پیدایش ستم است، مانند کمک به ستمکار.

با توجه به مطالب فوق پرسش اساسی این است که اصل اولی در روابط بازرگانی مسلمان با کافران و دشمنان دین، جایز بودن است، یا ممنوع بودن؟ یا اینکه قائل به تفصیل بودن است؛ یعنی برخی موارد جایز و برخی موارد ممنوع است.

پرسش دیگر آنکه این اصل نسبت به همه کافران جریان دارد یا نسبت به برخی از آنان؟ در فقه شیعه قاطبه فقیهان بر این نظر هستند که روابط اقتصادی با کافران حربی، به جهت سلب احترام از اموال آنان، ممنوع است؛ اما کافران غیر حربی، اصل اولی جایز بودن روابط بازرگانی با آنان است. دلیل ممنوع بودن روابط اقتصادی با کافران حربی، روایات فراوانی است که اموال آنان را بی‌ارزش دانسته‌اند. محقق حلی معتقد است که: اگر کافر حربی در دار الحرب مسلمان شود، جان و اموال منقول وی احترام پیدا می‌کنند (محقق حلی ۱۴۰۸ ج ۱: ۳۱۹).

مفهوم روایت حفص بن غیاث را می‌توان از دلیل‌های این مطلب به شمار آورد. در این روایت، امام صادق در پاسخ حفص که می‌پرسد اگر حربی از دار الحرب مسلمان شود، چه حکمی دارد؟ می‌فرماید: جان وی در امان است، فرزندان خردسال وی نیز در امانند، اموال سرمایه و بردگانش نیز از آن خود اویند (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۲: ۸۹).

این نشان می‌دهد که اموال کافر حربی، پیش از گرویدن وی به اسلام ارزشی ندارند. مسئله فروش سلاح به دشمنان دین از زیرمجموعه‌های این بحث است. فقیهان شیعه به مناسبت دادوستد حلال و حرام، به صورت کوتاه آرای خود را در این باره بیان کرده‌اند (طباطبایی یزدی ۱۴۱۵: ۲۴). پرسش دیگر این است که سلاح چیست و آیا سلاح منحصر به ابزار است که به گونه مستقیم برای مبارزه به کار می‌رود یا خیر؟ اگر تا دیروز ابزار نظامی در شمشیر و سپر و زره و... خلاصه می‌شد، امروزه برای از پا درآوردن دشمن از اهرم‌های گوناگون، از جمله: اقتصادی، مثل نفت، گندم و دارو و آب و... نیز استفاده نظامی می‌شود و کاربرد محاصره اقتصادی، کم‌تر از سلاح نظامی نیست. آیا عنوان سلاح در روایات این موارد را نیز

در برمی گیرد یا خیر؟ به عنوان مثال آیا فروش نفت به دشمنان دین از مصادیق فروش اسلحه است؟ حال آنچه در اینجا مورد بحث است این که اسلام، درباره فروش اسلحه چه نظری دارد. آیا معیارهای کلی درباره تجارت با غیرمسلمانان، جنگ افزار را نیز در برمی گیرد یا خیر؟ اگر از فروش سلاح به دشمنان دین بازداشته شده، دشمنان دین چه کسانی هستند؟ امام خمینی، در این راستا دیدگاه فوق فقیهان شیعه را که بر منع مطلق یا تفصیل آن به فروش در زمان صلح و عدم فروش در زمان جنگ (ادامه مقاله بیان خواهد شد) فتوا داده اند، ورود پیدا نکرده و در حقیقت آن دو دیدگاه را نپذیرفته و با دیدی نو و بینشی جدید مسئله را بررسی کرده و با توجه به روح و مذاق شریعت و نیازهای زمان و مکان و اختیارات حاکم اسلامی در مسئله، به استنباط حکم پرداخته است و خرید و فروش سلاح را در همه حال از اختیارات حاکم اسلامی دانسته است.

تبیین مفهومی

در آغاز این نوشته باید مفاهیم اصلی مورد تحلیل مفهومی قرار گیرد و سپس آراء عالمان در مورد حکم فروش یا عدم فروش بررسی شود.

سلاح: مقصود از جنگ افزار، ابزاری هستند که امروزه برای جنگ و دست اندازی به دیگر سرزمین ها استفاده می شوند. پس سلاح های قدیمی که در نبردهای امروزی کارآیی ندارند و چه بسا دولت ها برای مقاصد غیر نظامی آن را نگهداری می کنند، در فروش آن به دشمنان دین بحثی نیست و احکام تجارت اسلحه آن را در بر نمی گیرد.

گرچه عنوان سلاح در روایات و عرف، به ابزاری انصراف دارد که به گونه مستقیم در مبارزه و جنگ کاربرد داشته باشد، مانند شمشیر و مسلسل، ولی نگاه به واقعیت های خارجی و نقش تعیین کننده ابزارهای غیر نظامی در پیروزی ها و شکست ها، به ویژه در جنگ های امروزی و نگاه زمان و مکانی به عنوان سلاح باعث شده که امام خمینی، دایره سلاح را گسترش دهد و هر آنچه در برتری نظامی دشمن کارآیی داشته باشد، مانند تدارکات، پشتیبانی، حمل و نقل، تبلیغات، غذا، دارو و... را جزو ابزار جنگی به شمار آورد و فروش و انجام آن ها را حرام بداند.^۱ بر همین مبنای امام پیش و پس از انقلاب اسلامی، فروش نفت و هر دادوستدی را که به تواناسازی بنیه اسرائیل بینجامد، حرام دانسته است:

«کمک به اسرائیل چه فروش اسلحه و مواد منفجره و چه فروش نفت حرام و مخالفت با

۱. «لا یبعد التعدی من بیع السلاح إلى بیع غیره لهم؛ ممّا یكون سبباً لتقویتهم علی أهل الحقّ، کالزاد و الراحلة و الحمولة و نحوها» (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲ و ۱: ۳۸۷).

اسلام است، رابطه با اسرائیل و عمال آن چه رابطه تجاری و چه رابطه سیاسی حرام و مخالفت با اسلام است، باید مسلمین از استعمال امتعه اسرائیل خودداری کنند» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۲: ۱۳۹). دشمن: کافران و کسانی که اسلام را قبول ندارند، در اصطلاح فقها، دشمن دین شمرده شده‌اند. بیش تر فقها، خوارج و نواصب و غلات را در کنار کفار قرار داده‌اند؛ و بغا (سرکشان علیه نظام مشروع اسلامی) و راهزنان را نیز دشمن دین شمرده‌اند (شهید اول الف ۱۴۱۲: ۱۶۶).

گرچه گستره مفهوم «اعداء الدین» همه کافران و غیرمسلمانان را در برمی‌گیرد، ولی این فهم لغوی در اینجا مراد نیست، بلکه هدف از آن، کسانی هستند که با دین و متدینان دشمنی می‌ورزند و قدرت و توان نظامی آنان برای اساس اسلام و نظام اسلامی خطرناک است. امام خمینی در بیان مصادیق کافر که دشمن دین اسلام هستند می‌نویسد: گرچه غیر شیعیان در پاره‌ای از عقاید و احکام با ما مخالف‌اند، ولی آنان مصداق کافر نیستند، مگر فرقه‌ای ویژه که نسبت به شیعه و امامان ما دشمنی و کینه‌دارند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲ و ۱: ۹۷).

مسلمانان محارب: افزون بر کافران کینه‌جو، مسلمانانی که با نظام شایسته اسلامی بجنگند نیز، دشمن دین شمرده شده و فروش اسلحه به آنان نارواست، گرچه مخالفت به شکل توطئه و شورش و نافرمانی انجام گیرد، مانند قطاع الطریق و راهزنان که امنیت مردم را به خطر اندازند آنها نیز، دشمن دین به شمار می‌آیند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲ و ۱: ۳۸۷). بر این اساس، اگر میان گروه‌های اسلامی جنگ واقع شد، به مصداق «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات: ۹). مسلمانان وظیفه دارند، بین آنان صلح برقرار کنند. اگر یکی از دو گروه متجاوز و باغی بود، جنگ با گروه سرکش و باغی، لازم و فروش سلاح به ستم‌دیده برای دفاع از خود مجاز خواهد بود. اگر جو فتنه و آشوب بود و حق و باطل و ظالم و مظلوم، معلوم نبود و هیچ کدام به صلح کردن ننهاندند و راهی نیز برای خاموش کردن جنگ در پیش نبود، برای جلوگیری از گسترش جنگ به هیچ طرف نباید جنگ‌افزار تهاجمی فروخت، ولی فروش لوازم دفاعی بی‌اشکال است. در روایتی نقل شده است که فروشنده سلاحی برای کسب تکلیف خود (جواز و عدم جواز) از امام صادق (ع) سؤال کرد که: «من سلاح می‌فروشم! امام فرمود در زمان فتنه و آشوب مفروش» (شیخ طوسی ۱۳۶۵ ج ۶: ۳۵۴).

امام خمینی، از سازواری حکم و موضوع استفاده کرده و می‌نویسد: روایت ظهور دارد که مقصود فروش سلاح به کافران نیست، بلکه مراد مشروع نبودن فروش آن به گروه‌های اسلامی درگیر و در زمان فتنه است و در هر صورت جواز فروش نیز به دست حاکم است (امام خمینی

۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۳). این استنباط امام خمینی را روایات دیگر نیز تأیید می‌کنند که مضمون و مدلول روایت آن است که محمد بن قیس می‌گوید: «از امام صادق (ع) درباره فروش اسلحه به دو گروه از اهل باطل که با یکدیگر در حال ستیزند، نظر خواستم؟ فرمود: زره و پاپوش و مانند آن، از ابزاری که خود را با آن در برابر تهاجم دشمن در امان نگه می‌دارند، بفروش. زره و پاپوش، کنایه از ابزار دفاعی است...» (شیخ طوسی ۱۳۶۵ ج ۶: ۳۵۴).

دشمنان مذهب اهل بیت: دشمنان اهل بیت به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ آیا هر کسی که شیعه قبول نداشته باشد دشمن اهل بیت و اعداء دین محسوب می‌شود؟ آیا پیروان فرقه‌ها و آئین‌های دیگر دشمن اهل بیت هستند؟ امام خمینی بر این باور است که گرچه هر کس که شیعه نباشد مخالف مذهب و دین ماست، ولی مقصود از کافر و دشمن دین هر مخالفی نیست، بلکه مقصود آن گروه از مخالفانی هستند که با شیعه دشمنی دارند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۱۰۷: ۳۸۷). امام خمینی، نواصب و دشمنان با مذهب اهل بیت را کافر می‌شمارد (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۱۰۷: ۹۷). ایشان معتقد است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شیعیان دارای دولت مستقلی بودند، هر چند این نظام از هر نظر مطلوب نباشد، حمایت از مذهب شیعه و نظام متناسب به او واجب است و فروش سلاح به کسانی که قصد براندازی مذهب شیعه و جایگزینی گروه دیگری را دارند، حرام است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۰-۲۲۹).

دیدگاه‌های موجود در مسئله

در مجموع آموزه‌های فقهی، درباره حکم مسئله فوق، می‌توان به سه دیدگاه رسید که دو دیدگاه میان فقها مشهور بوده و یک نظر نیز متعلق به امام خمینی است.

الف: منع مطلق: مشروع نبودن فروش ابزار نظامی به دشمنان دین. عالمانی چون شیخ مفید، فروش جنگ‌افزار و ساختن آن برای دشمنان دین را حرام می‌دانند، چون آن را در راه جنگ با مسلمانان به کار می‌گیرند (شیخ مفید ۱۴۱۳: ۵۵۸) و شیخ طوسی در یکی از کتاب‌هایش، فروش سلاح به کفار و دشمنان دین و نیز ساختن ابزار جنگی برای آنان را حرام می‌داند و نیز گذران زندگی از این راه را کمک به آنان در جنگ با مسلمانان و مزد گرفتن برای این کار را نامشروع می‌داند (شیخ طوسی ۱۴۰۰: ۳۶۵)؛ بعضی دیگر از فقها بدون هیچ قید و شرطی، فروش جنگ‌افزار به کافران و دشمنان دین را نامشروع دانسته‌اند و در مبحث مکاسب، این نوع خرید و فروش را در شمار تجارت‌های نامشروع شمرده‌اند. این دسته از عالمان به سه دسته از منابع فقهی که عبارت است از کتاب، سنت و عقل تمسک جسته‌اند (محقق حلی ۱۴۰۸ ج ۹: ۲؛ شهید اول ۱۴۱۲ ج ۳:

۳۱۱؛ خوانساری ۱۳۶۹ ج ۳: ۹).

قرآن کریم، پیوند باکسانی را که در پی سست کردن ارکان دین و آزار مسلمانانند، روا ندانسته و می‌فرماید این پیوند، نباید سبب سلطه و برتری کافران بر مؤمنان گردد. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛ «خداوند هرگز برای کافران به زیان مؤمنان راهی نگشوده است». فقها از این آیه، قاعده‌ای به دست آورده‌اند که به آن قاعده نفی سبیل می‌گویند. قاعده نفی سبیل از جمله قواعد فقه است که در روابط حقوقی مسلمانان با غیرمسلمانان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و به‌عنوان شاخصی مطمئن برای تعدیل و تنظیم روابط یادشده به کار می‌رود و حافظ استقلال، عزت و شرافت مسلمانان است.

عده‌ای از فقها، از این آیه استفاده کرده‌اند که خداوند در عالم تشریح (موسوی بجنوردی ۱۴۱۹ ج ۱: ۱۸۸) و عده‌ای بر این باورند که نه در ظرف تکوین و نه تشریح، فرمان و کاری که سبب چیرگی کافران بر مسلمانان باشد، جعل نکرده است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۲) و این قاعده را حاکم بر احکام اولیه می‌دانند.

باز در قرآن، آیه شریفه: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ» (مائده: ۲) وجود دارد که کمک و همکاری با عدوان و ستم را منع کرده است. در این صورت فروش اسلحه به دشمنان دین، از نمونه‌ها و مصداق‌های کمک به ستم و دشمنی است. در روایت نیز آمده است که: علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم موسی (بن جعفر) درباره بردن کالا برای مشرکان نظر خواستم. وی پاسخ داد: اگر کالا ابزار جنگی نباشد، بی‌اشکال است (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۲: ۷۰).

و البته پس از استخراج منع فروش از کتاب و سنت برخی فقهای پیشین از منبع دیگری که عقل باشد حرمت فروش سلاح به اعداء دین را مطرح کرده‌اند. مقدس اردبیلی در این رابطه می‌نویسد: حکم عقل نیز به نامشروع بودن فروش سلاح به مشرکین، اعداء دین و کفار دلالت دارد (مقدس اردبیلی ۱۴۰۲ ج ۸: ۴۲).

ب. فرق‌گذاری بین زمان جنگ و صلح: این گروه بر این باورند که در وقت جنگ، فروش سلاح به کافران جایز نیست و در وقت صلح و قرارداد ترک دشمنی‌ها، جایز است. ابن ادریس می‌نویسد: «کمک تسلیحاتی و فروش سلاح به دشمنان دین در وقت جنگ میان ما و آنان حرام است، ولی در وقت صلح، بردن اسلحه برای آنان و فروش کالای نظامی به آنان جایز است» (ابن ادریس ۱۴۱۰ ج ۲: ۲۱۶)؛ مقدس اردبیلی ۱۴۰۲ ج ۸: ۴۴؛ بحرانی ۱۴۰۵ ج ۱۸: ۲۰۸؛ نجفی ۱۴۱۵ ج ۲۲: ۲۸).

مهم‌ترین مدرک باورمندان به این فرق‌گذاری، روایت ابی بکر حضرمی و روایت هند سراج است.

این دو روایت، سبب شده که شماری از فقهای یادشده، میان زمان صلح و جنگ فرق بگذارند و به وسیله آن روایاتی را که به طور مطلق دلالت بر حرام بودن می کنند تخصیص بزنند. یکی از این روایتهای، روایت ابی بکر حضرمی است که او می گوید: بر امام صادق وارد شدیم. حکم زین ساز به امام گفت: حکم کسی که برای شامیان زین و دیگر ابزار رزمی می برد چیست؟ فرمود: مانعی ندارد. شما اینک چون یاران پیامبر و در وضع و حال صلح به سر می برید. اگر میان ما و شامیان جنگ در گرفت، بردن زین و اسلحه برای آنان نامشروع است (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۲: ۷۰). روایت هند سراج نیز مضمون فوق را بیان می کند که به امام باقر گفتم: من همواره برای شامیان ابزار جنگی می بردم، چون خداوند مذهب اهل بیت را به من شناساند در تنگنا قرار گرفتم و با خود گفتم: دیگر برای دشمنان خدا اسلحه نمی برم. امام فرمود: برایشان اسلحه ببر؛ زیرا خداوند به وسیله شامیان دشمن ما و شما؛ یعنی رومیان را واپس می زند؛ و سلاح به شامیان بفروشد. اگر میان ما و شامیان جنگ در گرفت سلاح برای آنان نبرید که هر کس دشمنان ما را با سلاح نظامی یاری کند مشرک است (شیخ صدوق ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۰۸).

نظر امام خمینی در مسئله

درباره فروختن و نفروختن سلاح به غیرمسلمانان و کافران، دولت اسلامی باید تصمیم بگیرد که آیا فروختن یا نفروختن، به صلاح امت اسلامی است، یا خیر؟ آیا زمینه ها و نیازهای روز جهان، چنین اجازه ای را می دهند، یا خیر؟

فروختن و نفروختن سلاح به کافران و ... حکمی قطعی که در همه زمانها و مکانها یکسان باشد، ندارد، هر زمانی برابر نیازهای زمان و مکان حکمی بر آن بار است. نظام و دولت مشروع دینی اگر تشخیص داد که با فروش اسلحه به کافران، بنیه نظامی آنان، نیرو و توان می گیرد و این سبب می شود مسلمانان در ضعف قرار بگیرند، آن را ممنوع می کند و اگر خطری در میان نبود، فروش آن را اجازه می دهد و در این جهت، فرقی نمی کند با آن دشمن در حال جنگ باشیم و یا صلح. چه بسا دولت غیرمسلمانی با ما قرارداد صلح امضا کرده باشد؛ ولی پنهانی به آمادگی رزمی رو آورده تا در فردای صلح به مسلمانان هجوم آورد. در چنین حال و روزی، اجازه نداریم به بهانه صلح به اینان اسلحه بفروشیم. ولی اگر طرف تجارت غیرمسلمانی باشند که زیرپوشش نظام اسلامی زندگی می کنند، مانند کافرانی که در سایه قدرت پیامبر بودند و آن حضرت در مواردی از ایشان استفاده نظامی می کرد یا اهل ذمه و دولت کافری که در طول سالها صداقت و امانت آن در هم پیمانی با مسلمانان تجربه شده است و سست کردن بنیه های آن دولت به سست

کردن نظام اسلامی بینجامد، فروش سلاح به این افراد اشکالی ندارد و چه بسا ضرورت ما را وادارد بدان‌ها کمک نظامی کنیم (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۷).

امام خمینی در ابتدای مبحث بیع السلاح من اعداء الدین می‌نویسد: فروش سلاح به دیگران از شئون و مسئولیت‌های حکومت و دولت است. این کار برنامه‌ای دگرگون‌ناپذیر نیست، بلکه پیرو مصلحت روز و نیازهای زمان است و چه بسا مصالح مسلمانان مقتضی فروش سلاح بلکه دادن سلاح به صورت مجانی به گروهی از کفار باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۸-۲۲۷).
امام در کتب فتوای خود نیز، بر نگهداشت مصالح مسلمانان و نقش زمان در فروش سلاح به دشمنان دین تأکید کرده است و نوشته است که این کار مهم و حساس در حوزه اختیارات والی و زمامدار مسلمانان بوده و دیگران در آن حق دخالت ندارند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲ و ۱: ۳۸۷م ۱۱).

ادله فقهی امام خمینی

امام خمینی برای ارائه نظریه خود از سه دسته منابع اجتهادی، یعنی کتاب و سنت و عقل و همچنین از اصول عملیه در صورت قصور و عدم ظهور ادله برای ایفای مقصود، سود جسته است.

الف) کتاب

عموم فقها از قرآن کریم برای اجتهاد و استنباط خود به عنوان منبع قطعی الصدور استفاده می‌نمایند و امام خمینی نیز بر اساس مثنی فقها همین شیوه را دنبال کرده است. امام خمینی برای تأیید نظر خود از دو قاعده مهم بهره جسته است که در ذیل به آن دو قاعده پرداخته می‌شود.

۱. قاعده نفی سبیل: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱). از این آیه، فقهای اسلام قاعده نفی سبیل را استخراج کرده‌اند که در ابواب مختلف فقه کاربرد دارد. این قاعده در آثار فقهی عالمان بزرگ، به نحو چشمگیری بازتاب یافته است. ایشان افزون بر استنباط احکام در فقه فردی، در مسائل فقه سیاسی - اجتماعی نیز از آن به شایستگی بهره جسته‌اند. بر پایه کاربرد این قاعده در ساحت فقه حکومتی و نیز آن دسته از مسائل فقه اقتصادی که بر وضعیت ارزشی جامعه اثرگذار است، وظایف مسلمانان را در برابر سلطه‌گری‌های استعمار، روشن نموده‌اند. البته قبل از ورود به استفاده فقهی از این قاعده، لازم است برخی مفاهیم این قاعده تبیین شود. دو مفهوم اساسی در این قاعده وجود دارد. مفهوم جعل و مفهوم سبیل. جعل در لغت به معنای قرار دادن و وضع کردن است. (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۱: ۱۱۰؛ زبیدی ۱۳۶۱ ج ۱۴: ۱۰۷).
در این که مراد از جعل در آیه شریفه چیست؟ دو نظریه وجود دارد. نظریه اول مراد جعل

تشریحی است؛ به این معنا که خداوند متعال در عالم تشریح، حکمی که موجب سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان باشد، وضع نکرده است (موسوی بجنوردی ۱۴۱۹ ج ۱: ۱۸۸) نظریه دوم علاوه بر جعل تشریحی، جعل تکوینی نیز مراد است؛ یعنی در عالم تکوین نیز خداوند سبحان برای کفار، غلبه‌ای بر مؤمنان قرار نداده است؛ بلکه همیشه مؤمنان تفوق و غلبه دارند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۲) و برای سبیل در کتب لغت، معانی متعددی از جمله، راه، غلبه و تسلط، حجت، عتاب و عذاب و... ذکر شده است (طریحی ۱۹۸۵ ج ۵: ۳۹۲-۳۹۱؛ راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۲۲۳) البته «راه» و «طریق» معنای اصلی است (قرشی ۱۳۷۱ ج ۳: ۲۲۳) و در قرآن کریم نیز در بیش تر مواردی که سبیل به کار رفته، به نحوی معنای راه در آن وجود دارد. گاهی مراد از آن، راه هدایت است؛ مانند آیه شریفه: «فَقَدْ ضَلَّ سِوَأَ السَّبِيلِ» (بقره: ۱۰۸) گاهی مراد، راه معمولی است؛ مانند «وَالْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ» (بقره: ۱۷۷) گاهی نیز منظور از آن راه ضلالت است. همچنین گاهی در مفهوم تعدی و تجاوز به کار رفته که در واقع، مراد راه تجاوز است (قرشی ۱۳۷۱ ج ۳: ۲۲۳)؛ مانند: «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰).

البته هنگامی که سبیل با حرف «علی» به کار می‌رود، به معنای عقاب، عتاب، غلبه، سلطه و استیلا استعمال می‌گردد. این نحوه استعمال در آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه: ۹۱)؛ «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (شوری: ۴۱) و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری: ۴۲).

از مجموع این آیات، می‌توان معنای مشترکی برای سبیل استفاده کرد که همان غلبه، استیلا و سلطه است (عمید زنجانی ۱۳۷۷: ۲۹۸). در آیه نفی سبیل که از ترکیب «علی» «سبیل» استفاده شده، نیز معنای غلبه و استیلا استفاده می‌شود (صرامی ۱۳۸۲: ۹۹).

امام خمینی درباره مفهوم آیه نفی سبیل، معتقد است که اگر ما به صدر آیه توجه کنیم، ممکن است گفته شود که قرار گرفتن فقره نفی سبیل «بعد از فقره «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ»، نشان از آن است که مراد، نفی سبیل در آخرت است؛ اما این قول معتبر نیست (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۴-۷۲۳).

ایشان از ادله دال بر عدم جعل سبیل در عالم تکوین، تأییدها و حمایت‌های مادی و معنوی و امداد غیبی و الهی را نسبت به پیامبر و مؤمنان مثال می‌زنند که موجب قدرت و اطمینان برای لشکر اسلام گردید. «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران: ۱۲۳)؛ «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (توبه: ۲۵)؛ «يَمْدُدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آل عمران: ۱۲۵). خداوند علاوه بر نعمت عقل و قوت و قدرت که بین همه طوایف بشر مشترک است، طُرُق و سُبُل زیادی را سبب غلبه و برتری مؤمنان بر کافران در عالم تکوین قرار داده است؛ اما هرگز برای کافران، طریق و سبیلی برای غلبه بر مؤمنان قرار نداده است. پس در این صورت، صحیح

است که بگوییم جعل در آیه «جعل تکوینی» را هم شامل می‌شود و کفار به لحاظ تکوینی نیز سبیل و طریقی برای تسلط بر مؤمنان ندارند؛ بلکه خداوند اسباب غلبه را در اختیار مؤمنان قرار داده است. از جمله این اسباب، امدادهای الهی در جنگ با کفار بوده است و همچنین با نزول قرآن که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت: ۴۲) در احتجاج نیز مؤمنان را بر کفار، غلبه داده است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۳).

در تشریح نیز خداوند برای کافران سلطه اعتباری بر مؤمنان قرار نداده است؛ چراکه خداوند رسول الله (ص) را ولی و سلطان بر همه مردم و بعد از ایشان ائمه طاهرين (ع) و سپس عالمان الهی را حاکم بر مردم قرار داده است. پس در عالم تشریح، سبیل برای مؤمنان بر کفار جعل شده؛ اما برای کفار چنین سبیلی وجود ندارد. همچنان که در قیامت نیز حجت برای مؤمنان بر ضرر کافران قرار دارد در نهایت امام خمینی نتیجه‌گیری می‌کند که لازمه نفی سبیل به صورت مطلق، نفی همه سبیل است؛ هم به لحاظ تکوین و هم به لحاظ تشریح؛ بنابراین، امر دایر بین یکی از معانی سبیل چنان که از کلام برخی از مفسرین و غیر مفسرین روشن می‌شود، نیست (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۳).

بر اساس نظر امام خمینی این ادعا که سبیل در یکی از معانی استعمال شده باشد، تمام نیست و نظر ایشان به گونه‌ای است که همه معانی سبیل، غلبه، حجت در دنیا، حجت در آخرت، سلطه اعتباری و سلطه خارجی، از آیه شریفه استفاده می‌شود. این تحلیل امام، جامع و کامل است و با این تحلیل می‌توان از آیه شریفه معنای عامی استفاده کرد که هر یک از این معانی مصداق آن است؛ بنابراین می‌توان گفت که بر اساس این آیه شریفه، اراده خداوند متعال به هر دو قسم تکوینی و تشریحی آن، نفوذ و سلطه کفار بر مسلمین را به هر شکلی از اشکال نظامی، اقتصادی و فرهنگی نفی می‌کند.

شواهد این برداشت، همان‌طور که امام اشاره دارد، آیات و روایاتی هستند که بر غلبه مسلمانان از ناحیه فکری و از ناحیه استدلال و برهان دلالت می‌کنند «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت: ۴۲).

آیات متعددی که در باب امداد الهی به مسلمانان و غلبه آنها بر کفار نازل شده «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ» (توبه: ۲۵) و همچنین آیات و روایاتی که بر سلطه اعتباری به معنای حکومت و ولایت دلالت می‌کنند که همانا برای خدا و رسول و ائمه و فقهای بعد از ائمه (ع) در عصر غیبت است. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

بنابراین آیه نفی سبیل، بر نفی مطلق سبیل و سلطه کفار بر مسلمانان دلالت دارد و فلسفه این قاعده نیز، توجه دادن مسلمانان است که به هر وسیله ممکن، خود را از زیر سلطه کفار خارج

سازند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۵).

امام خمینی درباره علت جعل حکم نفی سبیل معتقد است که، ممکن است برای این جعل وجه سیاسی ذکر کرد و وجه این است که مسلمانان باید به هر وسیله ممکن از سلطه و چیرگی کفار خارج شوند، چراکه تسلط کفار بر مسلمین و بلاد آنان از طرف ذات باری تعالی نیست، و خداوند بر اساس آیه نفی سبیل هرگونه سلطه و سبیل را، منع کرده است. امام در تفسیر آیه، دفع دخل مقدری مطرح می کند که کسی این ادعا را نداشته باشد که استیلای کفار قضا و قدر الهی است و ما نیز چاره‌ای جز رضا و تسلیم نداریم، چراکه تسلیم به کفار ظلم‌پذیری و ذلت است و ذات باری تعالی، پذیرش چنین ذلتی را منع کرده است و از سوی دیگر عزت برای الله، رسول‌الله و مؤمنین است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۵).

نکته‌ای که وجود دارد، این است که اگر مراد از جعل، نفی سبیل، اعم از تکوین و تشریح باشد که طبعاً شامل دنیا و آخرت می شود، چگونه خداوند در عالم تکوین، کافران را بر مسلمانان غلبه نداده، درحالی که در پاره‌ای موارد به‌طور مسلم، غلبه کفار بر مسلمین رخ داده است؟ امام خمینی، با بررسی صدر و ذیل و مناسبت نزول آیه، این نظر را که آیه مربوط به روز قیامت باشد، رد می کند و می نویسد:

اطلاق آیه، گویای این است که خداوند هرگونه راه چیرگی کافران را بر مؤمنان سد کرده و مؤمنان نباید زیردست کافران قرار گیرند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۲۵).

روشن است، در مورد فروش ابزار نظامی به کافران اگر این دادوستد، سبب برتری قدرت کافران بر مسلمانان شود، سلطه شمرده می شود و جایز نیست، ولی اگر آن کشور و ملت کافر، در جایگاه و وضع و حالی نیست که در عرف بین‌الملل، با فروش این ابزار در جایگاه برتری از مسلمانان یا کشور مسلمان همسایه‌اش، قرار بگیرد، این دادوستد نامشروع نخواهد بود. به باور امام خمینی معیار اصلی فروش و عدم فروش، مصلحت روز و مقتضیات زمان مسلمانان است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۸).

بستن این پیمان برای پشتیبانی از ستم‌دیدگان مشرک پیش از پیدایش اسلام بود. نیازی به استدلال نیست که وقتی مبارزه برای رهایی ستم‌دیدگان غیرمسلمان جایز یا واجب باشد، به دلیل عقل فروختن اسلحه به ملت‌هایی که برای رهایی خود از چنگ ستمکاران و ابرقدرت‌ها مبارزه می کنند، روا خواهد بود. کاربرد قاعده نفی سبیل در فقه حکومتی امام خمینی از لحاظ موضع‌گیری عملی ایشان ماجرای کاپیتولاسیون به تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ است (ر.ک: امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱: ۴۲۴-۴۱۵).

۲. قاعده عدم اعانه بر اثم «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مانده: ۲)؛ «در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید در گناه و در دشمنی همکاری نکنید و از خدا پروا کنید که خدا همواره سخت کیفر است».

یکی از اصول لایتغیر در اسلام همین حکمی است که در این آیه شریفه مطرح شده که دارای دو رکن است؛ رکن اول اعانه به برّ و تقوی و رکن دوم عدم اعانه به اثم و عدوان است. گنهگار گاهی به تنهایی عمل گناه را انجام می‌دهد که عنوان فاعل دارد و گاهی نیز با همکاری دیگری یا دیگران مرتکب می‌شود که این همکاری ممکن است، دو صورت داشته باشد؛ صورت اول، دخالت همگی همکاران در عنصر مادی گناه که به تمامی آنان، شرکا گفته می‌شود. صورت دوم، به گونه‌ای است که فرد یا افرادی به تنهایی عنصر مادی گناه را مرتکب می‌شوند؛ ولی فرد یا افراد دیگری وی را در انجام عنصر مادی یاری و کمک می‌کنند که به عمل این فرد یا افراد در فقه اسلامی «اعانه بر اثم» گفته شده، به آنان عنوان «معین» نیز داده‌اند.

خطاب «لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» به کسانی است که خودشان نمی‌خواهند مرتکب گناه شوند، اما گناهکار را کمک می‌کنند؛ لذا همه آن صوری که برای مسئله مطرح شده، از این فرضیه بیرون است و مربوط به بحث دیگری است که جای آن در علم اصول فقه است و آن اینکه آیا بین حرمت ذی المقدمه و حرمت مقدمه ملازمه هست یا نه؛ آنهایی که قائل به ملازمه هستند می‌گویند دو معصیت مرتکب شده و آنهایی که قائل به ملازمه نیستند می‌گویند یک معصیت بیشتر نیست و اگر مقدمات را تهیه کرد ولی ذی المقدمه را انجام نداد هیچ معصیتی مرتکب نشده است.

فقهایی متأخر به این موضوع تحت عنوان «قاعده اعانه بر اثم» اشاراتی داشته‌اند (ایروانی غروی ۱۴۲۱ج: ۱: ۱۵).

گروهی از فقها از این آیه شریفه حرمت اعانه بر اثم را استنباط نموده‌اند؛ با این استدلال که در این آیه تعاون بر اثم نهی شده است و نهی دلالت بر حرمت دارد.

گروهی دیگر این آیه را برای این مقصود کافی ندانسته‌اند؛ به دلیل این که اولاً این احتمال وجود دارد که مؤدای آیه تعاون، حکم تنزیهی باشد، نه تحریمی؛ بنابراین حکم تعاون، کراهت خواهد بود نه حرمت؛ به دلیل اینکه مقابل نکوهش اعانه بر اثم، امر به اعانه به تقوی است. چون امر به تقوی امری مستحب است، از این رو وجود این احتمال مانع از اثبات حکم حرمت برای اعانه خواهد بود (ایروانی غروی ۱۴۲۱ ج: ۱: ۹۷).

امام خمینی در رد این اشکال گفته‌اند: قرینه بودن بعضی از جملات آیه مسلم نیست؛ زیرا تناسب حکم و موضوع و حکم عقل، شاهدند بر اینکه نهی در اینجا برای تحریم است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج: ۱: ۱۹۷).

اشکال دیگری برای خارج نمودن آیه به عنوان مستند قاعده اعانه بر اثم، به این شرح وارد کرده‌اند که: آنچه در عنوان قاعده آمده «اعانت» است و مفهوم اعانت این است که یک نفر مباشر و فاعل و دیگری به عنوان کمک و یاری دهنده در بعضی از مقدمات فعل باشد؛ درست همان که در حقوق جدید، معاونت در جرم می‌گویند. در حالی که آنچه در آیه شریفه آمده عنوان «تعاون» است که از باب «تفاعل» به معنای مشارکت و همکاری دو نفر در ایجاد یک فعل است. از این رو دلیل آیه با مدعی (قاعده) مطابقت ندارد (ایروانی غروی ۱۴۲۱ ج ۱: ۹۷).

امام در پاسخ به این اشکال گفته است که امر خداوند بر تعاون در نیکی و نهی از تعاون در ظلم و گناه به اعتبار یک قضیه و یک واقعه نیست؛ بلکه خطاب به عموم مؤمنین و مسلمین است که نسبت به همدیگر در نیکی کمک و یار باشند؛ نه در گناه و ظلم. پس اطلاق لفظ تعاون به اعتبار مجموع قضایایی است که از مسلمانان صادر می‌شود؛ نه یک واقعه. پس امر در آیه، کمک و یاری هر مسلمانی است نسبت به مسلمان دیگر در خصوص امر خیر و نهی از اعانت شخصی که فعل گناه از او صادر می‌شود. و ظاهر لغت عون، عرفاً و به نص لغویون، مساعده در امری است و «مُعین» یعنی پشتیبان و این در صورتی صدق می‌کند که شخص اصلی در امری وجود داشته باشد و دیگری او را کمک کند. در نتیجه، معنای آیه چنین می‌شود: «بعضی از شما برای بعضی‌ها پشتیبان و کمک کار نباشد» (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۱۹۸-۱۹۷).

با توجه به کلمات امام خمینی در سطور فوق به نظر می‌رسد، اولاً بی‌تردید این آیه حامل پیامی بیش از «اثم مرتکب نشوید» است؛ زیرا اگر شارع چنین قصدی داشت و منظورش عدم مباشرت در گناه بود، به راحتی می‌گفت: «یا ایها الذین آمنوا حرمت علیکم الاثم و العدوان». در حالی که آیه مورد بحث پیامی افزون بر این دارد.

ثانیاً، درست است که عون به معنای مساعدت است ولی جای شک نیست که صیغه تعاون، حامل مفهوم خاص خویش است و آن مشارکت و همکاری است نه اعانه و یاری.

ثالثاً این آیه می‌خواهد روحیه همکاری و تعاون در گناه را سرکوب کند؛ زیرا همان‌طور که برای انجام کارهای خیر، مثل ساختن مسجد، محتاج چند نفر هستیم، در جامعه گناهای نیز وجود دارد که ارتکاب آن محتاج همکاری و مشارکت است. خداوند می‌خواهد جلوی اجتماع برای ارتکاب گناهان بزرگ را بگیرد.

ب) سنت

سنت در لسان فقهی به مجموعه‌ای از گفتار، کردار و تأییدات معصومین علیهم السلام اطلاق

می‌شود و فقها، آن را به عنوان منبع برای استنباط اتخاذ می‌نمایند. در متون روایی شیعه نسبت به فروش سلاح به دشمنان دین، سه دسته روایات داریم:

دسته اول: مطلق هستند و منع از این معامله می‌کنند؛

دسته دوم: مطلق هستند و این معامله را جایز می‌دانند؛

دسته سوم: تفصیل دارند بین زمان جنگ مسلمانان با کفار و بین حالت صلح و عدم درگیری که در اولی فروش جایز نیست و در دوم جایز است.

شیخ در *مکاسب* (انصاری ۱۴۱۵: ۱) بین سه دسته از روایات به این صورت جمع کرده‌اند که مطلقاً مانع را حمل بر زمان جنگ کرده‌اند و مجوزات را حمل بر زمان صلح کرده‌اند و دسته سوم را شاهد این جمع گرفته‌اند.

طبق آنچه از خوبی در *مصباح الفقاهه* آمده است، شیخ انصاری به این جمع خدشه وارد کرده است. حاصل مناقشه ایشان این است که جمع در زمانی صحیح است که روایات ناظر به یک موضوع باشد، در حالی که روایات درباره دو موضوع است. وی می‌نویسد: مطلقاً مانع که به طور کلی می‌گویند فروش جایز نیست، مختص به محاربین کفار است؛ اما مطلقاً مجوزه که به طور کلی می‌گویند فروش جایز است و همچنین دسته سوم که تفصیل دارند، در مورد فروش سلاح به سلاطین اهل سنت است. علاوه بر این، روایات مطلقاً مجوزه، ضعف سند هم دارند. شاهد مثال ایشان در مورد روایات مجوزه، فروش سلاح به اهل شام است و کسانی که در شام حکومت می‌کردند، از مسلمان‌های اهل تسنن بودند. پس مطلقاً مانع به کفار اختصاص دارد و مطلقاً مجوزه به اهل سنت اختصاص دارد (خوبی ۱۳۷۱ ج ۱: ۱۸۷-۱۸۶).

برخی از این روایات که در صفحات پیشین بدان‌ها اشاره شد، در این فراز نیز به دلیل اهمیت مسئله دوباره برای تبیین دیدگاه امام خمینی در این فراز بیان می‌شود. امام خمینی، روایی و یا ناروایی، فروش سلاح به دشمن دین را وابسته به مصالح اسلام و مسلمانان می‌داند و بر این باور است که اگر فساد در میان باشد، فروش آن نامشروع است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۸-۲۲۷).

درباره روایت‌های وارد شده در موضوع نیز، می‌توان گفت که ارشاد به حکم عقل دارند و حاکم اسلامی بر اساس مصالح بر فروش و عدم فروش آن اقدام خواهد کرد؛ و روایت‌هایی که مستند باورمندان منع فروش سلاح به دشمن، در همه حال، قرار گرفته است، ولو اینکه ظهور در منع مطلق داشته باشند، به روایاتی که فروش سلاح را در حال صلح جایز دانسته‌اند، مقید می‌شوند (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۹-۲۲۸).

اما روایت شیخ صدوق که وصیت پیامبر^(ص) به علی^(ع) است و در آن می‌فرماید: «یا علی کفر بالله

العظیم من هذه الامه عشره الى ان قال: و بائع السلاح من اهل الحرب» (شیخ صدوق ۱۳۷۷ ج ۴: ۲۵۷). بسیاری از عالمان از آن استفاده کرده‌اند که فروش سلاح به دشمنان دین، در همه حال، نارواست و حال آنکه حکم در آن به اهل حرب تعلیق شده است و ظهور عرفی «اهل الحرب» درباره گروهی است که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند و متقاد مسلمین نیستند در میان آنان و مسلمانان جدایی و صف‌آرایی وجود داشته باشد. روشن است به سرکشانی که برای حوزه اسلام خطر دارند، نمی‌شود سلاح فروخت، به‌ویژه که در روایت آمده است: این کار کفر به خدای بزرگ است و این عبارت در جایی به کار می‌رود که معصیتی بزرگ در کار باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۱). با این وصف این روایت اطلاق ندارد.

اما صحیح‌ه علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام که می‌فرماید: «سألته عن حمل المسلمین الی المشرکین التجاره؟ قال: اذا لم یحملوا سلاحاً فلا بأس» (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۷: ۱۰۳؛ عریضی ۱۴۱۰: ۱۷۶).

این روایت نیز، در ناروایی فروش سلاح به دشمن اطلاق ندارد؛ زیرا روایت در صدد بیان جواز دادوستد کالای غیر نظامی است، نه در مقام بیان مشروع نبودن فروش سلاح تا به اطلاقش اخذ شود. افزون بر این، اگر از ظاهر آن اطلاقی بر ناروایی فروش سلاح استفاده شود، ولی توجه به یک نکته این ظاهر را از اطلاق می‌اندازد و آن نکته توجه به زمان و شرایط صدور است، نکته‌ای که در فهم بسیاری از روایات کارآیی دارد. امام خمینی بر همین اساس، می‌نویسد: مورد سؤال دربارهٔ مشرکانی است که در حکومت و قدرت از مسلمانان جدا بودند. این مشرکان که در همسایگی مسلمانان زندگی می‌کردند، از سخت‌ترین دشمنان دین بوده‌اند و همواره میان آنان و مسلمانان آتش نزاع شعله‌ور بوده است. بدون تردید، به چنین کسانی نمی‌توان سلاح فروخت و آن دسته از گروه‌های اسلامی که با شیعیان چنان کافران رفتار می‌کنند، همین حکم را دارند (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۱).

اما روایاتی که بین زمان صلح و جنگ فرق می‌گذارند، مانند روایت ابی بکر حضرمی و روایت هند سراج: «روایی فروش سلاح به دشمنان شامی در وقت صلح» را مطرح می‌کنند، امام خمینی در پاسخ به کسانی که از این روایات فرق بین زمان جنگ و صلح را فهمیده‌اند، ابراز داشته: از این روایات نیز، بین زمان صلح و جنگ، به گونه مطلق استفاده نمی‌شود، بلکه بایستی مصلحت اسلام و نقش زمان و مکان را در صدور آن حکم فراموش نکرد. در مورد روایات حضرمی، پرسش از بردن سلاح برای شامیان است و حکومت شام، هر چند حکومت جور و مخالف مذهب اهل بیت بود، ولی چون شیعه در آن روز نظامی مستقل نداشت و از طرفی

تواناسازی بنیه جنگی شامیان سبب تواناسازی اساس اسلام در برابر کفار رومی بود، پس فروش سلاح به شامیان در آن زمان جایز بود (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۰-۲۲۹).

اما روایت سراد از امام صادق:

«قال: قلت له: انی ابيع السلاح؟ قال: لاتبعه فی فتنه» (کلینی ۱۳۶۳ ج ۵: ۱۱۳)؛ «به امام صادق گفتم: من فروشنده اسلحه‌ام. فرمود: در وقت جنگ مفروش».

امام خمینی درباره این روایت نوشته است: اگر اطلاق روایت را بپذیریم که در غیر مورد جنگ، فروش اسلحه به مشرکان جایز باشد؛ به قضاوت قطعی عقل، موردی است که ترس بر حوزه اسلام و تشیع در میان نباشد، افزون بر آن، روایت اطلاق ندارد، چراکه پرسش از تکلیف شخصی راوی در آن شرایط است. وی جنگ‌افزار به کفاری که خارج از حوزه اسلام، زندگی می‌کرده اند نمی‌فروخته است، بلکه سلاح را در داخل حوزه اسلام می‌فروخته و مقصود از «فتنه» جنگ میان گروه‌های اسلامی بوده است (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۴-۲۳۳).

اما مکاتبه ابی القاسم صیقل به امام صادق^(ع) «کتبت الیه انی رجل صیقل اشتری السیوف و ابيعها من السلطان. اجایز لی بیعها؟ فکتب: لا بأس به» (شیخ طوسی ۱۳۶۵ ج ۶: ۳۸۲)؛ برای امام نوشتم: کار من جلا دادن شمشیر است. شمشیر می‌خرم و آن را به سلطان می‌فروشم. آیا این کار برایم رواست؟ امام در پاسخ نوشت: اشکالی ندارد.

امام خمینی، در توجیه آن نوشته است: از این روایت به طور مطلق نمی‌توان استفاده کرد که در زمان صلح، با هر وضع و حالی، می‌توان به دشمنان دین سلاح فروخت.

افزون بر دلیل عقلی که از آن یاد شد، روایت درباره‌ی روایی فروش جنگ‌افزار به کافر و یا مخالف دین نیست، بلکه این روایت، مانند خبر ابی بکر حضرمی، ویژه وضع و حال و زمان و برهه‌ای بوده که شیعه از خود حاکمیتی نداشته و با فروش سلاح به حاکم، کیان مذهب اهل بیت، به خطر نمی‌افتاده است. در این صورت، رواست برای جلوگیری از دست‌اندازی‌ها و درازدستی‌های مشرکان، به حاکم اسلامی اسلحه فروخت، هرچند ستمکار باشد (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۰-۲۲۹).

ج) عقل

عقل سلیم در ردیف قرآن و سنت از منابع استنباط احکام است. کتاب و سنت و عقل با یکدیگر همسویند و به هم در فهم مسائل کمک می‌کنند. به تعبیر امام خمینی:

«احکام عقلیه، نه تنها درخور تخصیص نیستند، بلکه هر قانون شرعی که در قرآن و سنت

بیان شده، اگر عقل نیز با آن موافق باشد، آن حکم تخصیص بردار نیست از این رو چون آیه: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» در نظر عقلی فراگیر و همه‌جانبه است، هر جا کاری کمک به گناه یا تهیه مقدمات آن باشد در نظر عقل نکوهیده و نامشروع است» (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۱۹۶-۱۹۴). البته، در مواردی که خرد خود داوری می‌کند که حکمی از قلمرو داوری او بیرون است، مانند تعیین رکعت‌های نماز و یا شمار روزهای روزه، تنها راه تعیین وظیفه نصوص شرعی است. در مورد بحث، امام چنین استدلال کرده است: دلیل‌ها و نمونه‌هایی که درباره روایی و ناروایی فروش جنگ‌افزار به دشمن دین، به ما رسیده تبعدی نیست، بلکه ارشاد به حکم و فهم عقل است و نمی‌توان به ظاهر قاعده‌ها و نص‌ها بسنده کرد و عقل حکم می‌کند که معیار اصلی در این باره، کفر یا اسلام و یا صلح و جنگ نیست. میزان در حرام بودن، تواناسازی بنیه دشمنان توطئه‌گر و سرکش و سست کردن بنیه اسلام است. این معیار، به هیچ قیدی مقید نمی‌شود و اگر از ظاهر روایات، جز این استفاده شود، بایستی به دلیل عقل مقید شوند یا بدان اعتنا نشود.

به نظر عقل، نه صلح ملاک حکم است و نه عنوان کافر و مشرک. در چنین مسئله‌ای که عقل حکم دارد، دستاویز قرار دادن قواعد ظاهری بی‌جاست. گویا روایات نیز، بیانگر همین نکته‌اند و اگر از پاره‌ای از آن‌ها در جهت روایی و ناروایی، استفاده اطلاق شود، مثلاً در روایتی با وجود فساد و یا ترس از نابودی اساس اسلام یا تشیع، اجازه فروش سلاح به کافران داده شده، آن روایت بایستی مقید شود یا به کنار نهاده شود (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۲۹-۲۲۸).

معیاری که امام خمینی در علت ناروایی فروش سلاح ارائه داده، در اینجا راهگشاست. خطر برای دین، معیار و تراز ناروایی فروش ابزار جنگی است. در حالی که دو دشمن داریم یکی پرخطر و یکی کم‌خطر، باید مبارزه با دشمن پرخطرتر و قوی‌تر، در استراتژیکی جنگی، قرار بگیرد و با تلاش از قدرت او بکاهیم حال اگر با دشمن پرخطر، دشمن کم‌خطر، در حال نبرد است، برای درهم کوباندن و به سستی کشاندن قوای دشمن قوی و پرخطر، می‌توان به دشمن کم‌خطر کمک کرد و اسلحه در اختیارش گذاشت.

امام خمینی، افزون بر حکم عقلی، این نکته را از روایت هند سراج استنباط کرده است. صحیحه هند، گویای این بود که شامیان اموی که در روزگار امام باقر^(ع) با مذهب و امامان اهل بیت دشمنی می‌ورزیدند، با رومیان در جنگ بودند. امام اجازه دادند به شامیان برای مقابله با رومیان غیرمسلمان جنگ‌افزار داده شود.

از علتی که در روایت دومی (روایت سراج) آمده: «بفروشید که با این کار دشمن ما و شما دفع می‌شود» استفاده می‌شود که هرگاه دشمن قوی به وسیله دشمن بی‌خطر دفع می‌شود، جایز

است برای دفع دشمن خطرناک به رقیبش که ما از طرف او در امان هستیم، اسلحه فروخت (امام خمینی ۱۳۷۳ ج ۱: ۲۳۰).

سخن پایانی

از همه مباحث فوق این گونه می توان برداشت کرد که آنچه از آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و آیه «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» و همچنین آنچه از آیه ارهاب عدو «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» و روایات وارده، استفاده می شود، آن است که مسلمانان برای ترساندن دشمنان برای عدم حمله، با تمام توان، خود را تقویت کنند. همچنین روایاتی که دال بر حفظ دماء مسلمانان هستند و همچنین بر حفظ اقتدار و وجهه آنها دلالت می کند و منابعی که درباره سیره معصومین با سلاطین جور و علما با حکام و مانند ایشان آمده است، استفاده می شود که ملاک در فروش و عدم فروش اسلحه به کفار، تحفظ بر وجهه اسلام و مسلمین است و فرق ندارد که زمان حال باشد یا آینده و فرق نمی کند چه نوع سلاحی باشد، سلاح قتال باشد یا سلاح دفاع مثل سپر. چون با فروش همه انواع سلاحها، کفار تقویت می شوند و اسلام تضعیف می شود. مضافاً به اینکه در لغت، سلاح به معنای اعم از اسلحه قتال و اسلحه دفاع است و همچنین این مطلب را می توان استنباط کرد که در زمان ائمه، سلاح فروختن یک امر شخصی بوده و پرسش سائلین از ائمه هم در این باره بوده است و راویان و سائلان با پرسش سعی می کردند که تکلیف و وظیفه شخصی خود را معین نمایند و حال آنکه امروزه، خرید و فروش سلاح در اختیار حکومتها قرار دارد و اگر در کشوری هم خرید و فروش سلاح آزاد باشد، در فروش سلاح به کشور دیگری، فروشندگان حتماً باید نظر دولت متبوع خود را جلب نمایند. هم اکنون جلب رضایت دولت تنها در مورد سلاح و مهمات نیست بلکه شامل هر نوع کالای استراتژیک می شود. لذا ملاک در جواز و عدم جواز فروش اسلحه به دشمنان، وجهه اسلام است که اگر با فروش، وجهه اسلام و مسلمانان تضعیف می شود، فروش جایز نیست و اگر تضعیف نمی شود، جایز است.

منابع

- ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۱۰ ق) *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: انتشارات اسلامی.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ق) *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، بیروت، لبنان، سوم.

- امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۳) *المکاسب المحرمه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.
- _____ . (۱۳۸۵) *صحیفه امام* (دوره ۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۹) *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۴۲۱ق) *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق) *المکاسب*، قم: مکتبه الفقهیه مؤسسه اندیشه اسلامی.
- ایروانی غروی، میرزا علی. (۱۴۲۱ق) *حاشیه المکاسب*، قم: دار ذوی القربی.
- بحرانی، یوسف. (۱۴۰۵ق) *الحدائق الناضره فی احکام العتوه الطاهره*، قم: انتشارات اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق) *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- خوانساری، سید احمد. (۱۳۶۹) *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، تهران: مکتبه الصدوق.
- خوبی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱) *مصباح الفقاهه*، قم: انتشارات وجدانی.
- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد. (۱۴۰۴ق) *المفردات فی غریب القرآن*، دفتر نشر الکتاب، الطبعة الثاني.
- زبیدی، محمد بن محمد مرتضی. (۱۳۶۱) *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دار الهدایه.
- شهید اول، محمد بن جمال الدین. (۱۴۱۲ق) *الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- _____ . (۱۴۱۲ق) *اللمعة الدمشقیه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- شیخ صدوق، علی بن حسین بن بابویه قمی. (۱۳۷۷ق) *من لا یحضره الفقیه*، نجف اشرف: دار الکتب الاسلامیه.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵) *تهذیب الاحکام*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- _____ . (۱۴۰۰ق) *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت: دار الکتب العربی.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ق) *المقننه*، قم: کنگره هزاره شیخ مفید.
- صرامی، سیف الله. (۱۳۸۲) *جایگاه قاعده «نفی سبیل» در سیاست های کلان نظام اسلامی»، فصلنامه حکومت اسلامی*، سال هشتم، شماره ۳۰.
- طباطبایی زدی، سید محمد کاظم. (۱۴۱۵ق) *عروه الوثقی*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین. (۱۹۸۵) *مجمع البحرین و مطلع النیرین*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- عریضی، علی بن جعفر. (۱۴۱۰ق) *مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها*، بیروت: تحقیق و جمع مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۷) *قواعد فقه*، تهران: امیر کبیر.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱) *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

-
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳) *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
 - محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ ق) *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم: اسماعیلیان.
 - مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۲ ق) *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازدهان*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 - موسوی بجنوردی، سید حسن. (۱۴۱۹ ق) *القواعد الفقهیه*، قم: نشر الهادی.
 - نجفی، محمد حسن. (۱۴۱۵ ق) *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.